

جن

اعتقاد به وجود جن در بین مسلمانان عهد ما، بر اثر تأویلها و تفسیر های گونه گونه سستی گرفته است و بسیاری از مردم آن را از مقوله «دروغ های قرار دادی» می شمارند اما در قرنهای گذشته آن را از لوازم و ضروریات دین می دانسته اند و حتی چنانکه از کلام ابن حزم بر می آید غالباً کسانی مانند او چنان می پنداشته اند که هر کس وجود جن را انکار کند و یا حقیقت حال آن طایفه را که زاد و مرگ داشته اند و پیغمبر جهت آنها فرستاده شده است چنان تأویل کند که آنها را ازین ظواهر بیرون نماید کافر و مشرک محسوب است و خون و مالش حلال . به همین جهت قدماء در صحت وجود این طایفه چنان یقین کرده اند که حتی در بعضی کتابهای فقه نیز درباره احتمال روابط نکاح و ارث بین آنها و انسان احکام و فتواها آمده است . و از کجا که زنان چاره گر و فریبکار در باب اصل و نژاد حرامزادگان خویش، که جز خلوتهای دور و تاریکی های شب کسی از راز آنها آگاه نشده است قسه ها نپرداخته اند تا آنها را به ریش این کنه کاران شبگرد بی نام و نشان ببینند . با اینهمه در باب وجود آنها و دست کم درباره ماهیت و کیفیت احوال آنها متکلمان و حکماء از قدیم بحث و گفتگو داشته اند . کسانی مانند فارابی و بعضی معتزله درین باب سخنان تردید انگیز گفته اند . ابن سینا به کلی وجود آنها را انکار کرده است و فلاسفه دیگر غالباً آن را تأویل کرده اند . ابن خلدون گفته است ، که ذکر نام جن در قرآن همه در متشابهات آیات آمده است و معنی آن آیات را کس جز خدای تعالی ندانسته است ، اما ظاهر آن است که در قرآن و تفسیر و در سیرت پیغمبر و احوال ائمه و صحابه و زهاد نام جن مکرر آمده و آنچه درین موارد ذکر شده است غالباً چنان روشن و بی پرده است که این تأویلها و پرده پوشی ها را زائد جلوه می دهد . با اینهمه بسیاری از علماء عصر ما درین باب راهی جز تأویل نمی دانند .

در باره این آفریده، که وهم و پندار عامه مخصوصاً در حکایات و داستانها رنگهای جالب بدو بخشیده است، از کتابهای کهنه اطلاعات تازه می توان به دست آورد . در روزگاران پیش از اسلام، در بادیه های بیکران و نا پیدای عربستان در نظر اعراب این آفریدگان همه جا پراکنده بودند . همه جا بودند اما هیچ جا خوبستن را نشان نمی دادند . با آدمی زاد میانه ای نداشتند و گاه رقابت و دشمنی نیز می ورزیدند . بهر صورت که می خواستند در می آمدند لیکن مخصوصاً به شکل مار و کژدم و سوسمار روی می نمودند . چنانکه وقتی طایفه بنی سهم مورد آزار آنها واقع شدند چندان کژدم و مار کشتند که جنیان امان خواسته از آزار آنها دست کشیدند . این جنیان غالباً مایه آزار و کزند می شدند اما گاه نیز روی خوش نشان می دادند و دلنوازیها می کردند . بسا که به قالب انسان راه می یافتند و او را «مجنون»

می نمودند. ایشکه، شاعران قدیم عرب هر يك جنی می داشت که او را الهام می داد از آن روی بود که هنرمند و شاعر تایی خود نمی شد دستخوش این جنون که قافیه پردازی و خیال انگیزیست نمی گشت. گاه جن چنان مایهٔ بیم و امید می شد که بعضی از اهل مکه او را چون خدایان می پرستیدند و از آنها چشم یاری می داشتند. این بیم و وحشت از جن، در دورهٔ مسلمانی نیز همچنان دلها را آکنده بود. جن را آفریده‌ای می شمردند که از شعلهٔ آتش پدید آمده است، در صورتی که شیاطین از دودبه وجود آمده بودند و فرشتگان از نور. گمان عامه آن بود که اینها به هر صورت که بخواهند در می آیند و هر کار که بخواهند به آسانی انجام می دهند. اما، چنانکه از نام آنها پیداست از دیدهٔ مردمان «نهایی» می مانند. بدین سبب کار آنها همیشه مایهٔ بیم و شگفتی انسان شده است. در اساطیر عرب داستانهای شگفت در باب آنها آمده است. قسر معروف سلیمان را، بر حسب افسانه‌ها، معماران همین طایفه ساخته‌اند. بی شك عظمت آن چنان بنائی در دیدهٔ اعراب آن زمان چنان مایهٔ حیرت و اعجاب بوده است که چنان شگرف کاری را بیرون از عهدهٔ انسان می دیدم‌اند. این افسانه که قسر سلیمان را هنرمندان جن ساخته باشند در اشعار دوران جاهلیت نیز به اشاره آمده است. نام بعضی از این طایفه نیز که فرمانبردار سلیمان بوده‌اند در بعضی کتابها ذکر شده است. و صخر جنی که سعدی خودمان او را مظهر زشتی شمرده است از آنهاست. نویسندهٔ الفهرست گفته است که آن عفرتها هفتاد تن بوده‌اند و جالب آنست که در بین نام هاشان بعضی نیز ایرانی است: فیروز، کیوان، فرخ و هرمزد.

شك نیست که داستان جن را اعراب و مسلمانان همه جا با خود برده‌اند و این داستانها در هر جا و در بین هر قوم تازه با داستانهای که خود آنها در باب دیوان و پریان داشته‌اند بهم در آمیخته است و صورتی دیگر گرفته. چنانکه دیوها که پیش از زرتشت نزد هندوان و ایرانیان نیایش می شدند و بعدها به موجب اوستا «آشکارا زنان را از مردمان می ربودند» و بر مردمان «اجحاف می کردند» چون بر اثر اعجاز نماز زرتشت در زیر زمین پنهان شدند ناچار در آنجا با طوایف «جن» عربی نژاد خویشاوندی یافتند و در عهد اسلام چون دیگر بار، در پیش چشم پندار عامه جلوهٔ خویش آغاز کردند بسیاری از حالها و روش های طوایف جن را گرفته بودند و بعضی سیرتها و شیوه‌های خاص خود را نیز بدانها بخشیدند. بدینگونه، دیوان نیز که در باب آنها کریس تنسن معروف رساله‌ای جالب نوشته است، مانند جن، بهر صورت در آمدند و حتی در قالب انسان نیز راه جسته او را «دیوانه» و «شیدا» کردند.

این طوایف جن، در ایران چون با دیوهای بومی پیوند یافتند، خیلی زود توالد کردند. چنان شد که در طی چند قرن در هر بیغوله‌ای رخنه کردند. مزرعه‌ها و بیشه‌ها و خانه‌ها و حمام‌ها و مسجدها و حتی گورستانها از وجودشان پر شد و دنبالهٔ واماندگان این قافلهٔ «ناپیدا» به‌خانهٔ ما و شما نیز راه یافت. شما دوست ندارید آن لحظهٔ هائی را که در کودکی از وحشت «جن» بر خود لرزیده‌اید و به نزد بزرگترها پناه برده‌اید به باد بیاورید.

اما من اقرار می‌کنم که بیش از يك بار، وحشت و هراس از جن موی براندام من راست کرده است. دایه پیرمن که وقتی هنوز کودک بودم عمرش را به‌شما داد ازین قصه‌های جن و پری بسیار یاد داشت و مکرر با این افسانه‌ها مرا به خواب کرده، یا بهتر بگویم، بی خواب آورده بود. تا آن پیرزن زنده بود من هرگز از او دروغ نشنیدم و از این رو، در آن بام هرگز در درستی آن قصه‌های شیرین دلاویزش شك نکردم و شاید در آن روزها هنوز شك و تردید را درست نمی‌شناختم. در انتهای باغچه بزرگ و کهنه خانه پدری ما آب ابداری خالی و نمناک بود که دایه پیرمن صدای پای جن را در آن حدود شنیده بود و من خوب یاد دارم که هیچ وقت روز، بی «بسم‌الله» از آنجا نمی‌گذشتم و يك دو دفعه هم که شب از آن سمت باغچه عبور می‌کردم، حرکت و تموج جسم «ائیری» از ما بهتران را در آنجا حس کردم و از وحشت چنان فرار کردم که يك بار پایم به کنده درخت کهن‌سالی گرفت و سخت خونین و مجروح شدم. همسالانم داستانهائی، از این هم عجیب‌تر داشته‌اند و شما هم لابد از آنها شنیده‌اید و یا به‌خاطر دارید.

بلی، داستانهائی عجیب درین باب هست که رنگ شاعرانه و خیال انگیز دارند. در باب آن رابطه‌های نهائی هم که گاه بین جن و «آدمی‌زاد» روی نموده است و ساخته و هم‌پندار آدمی است افسانه‌های بسیار آمده است. چنانکه در داستانهای «هزار و یکشب» و «هفت کتید» و امثال آنها نیز صحنه‌های احوال و اخبار جن و پری، رنگی و تابی دیگر یافته است. نویسنده کتاب معروف «الفهرست» از حکایات راجع به عشقبازی‌های بین جن و انسان شازده داستان برشمرده است که داستان مشهور «دعدورباب» نیز از آن جمله است و نمونه‌هائی دیگر از همین داستانهای در کتاب‌هائی چون «المستطرف» ایشی و «مصارع العشاق» سراج و «تزیین الاسواق» داود انطاکی نیز آمده است که خواندنی است چنانکه در باب رفت و آمدها و دید و بازدیدهای نیز که بین طوایف جن بازاهدان و صوفیه روی داده است کتاب «آکام العربیان فی احکام العجان» را باید خواند.

تصور ارتباط بین جن و انسان، اندیشه «جن‌گیری» و «تسخیرجن» را پیش آورده است و این پندار، جادو گردان و کاهنان و معزمان و طلسم نویسان را با افسونه‌ها و طلسم‌ها و سندلها و بخوره‌هاشان، چنان در خاطر ساده دلان قدرت و جلال بخشیده است که حتی در عهد ما نیز بعضی در انکار این قدرت «موهوم اهریمنی» تردید دارند. در باب این کارافسون و جادو کتابهاست که مدعیان به‌مدد مندرجات آنها به «تسخیرجن» می‌پردازند و نکته‌ها و دقیقه‌ها درین باره یاد دارند. اما آنچه این معزمان و جادوگران را بدین کارها موفق می‌داشته است چه بوده است؟ گمان عامه مردم درین باب ظاهراً همان بوده است که مؤلف کتاب الفهرست ذکر کرده است می‌گوید معزمان که جنیان و شیاطین را تحت فرمان در می‌آورند می‌پندارند که به سبب نیایش خداوند و ترك شهوات بدین درجه نائل آمده‌اند و جنیان برای طاعت خدا و یا جهت ترس از خداست که سر به طاعت آنان فرود آورده‌اند. در صورتی که ساحران از راه نیازها و قربانهای ناروا از طریق سرکشی و عصیان

نسبت به خداوند ، توجه و علاقه شیاطین و جنیان را جلب کردمانند. حقیقت آن است که این جن گیری، دنباله کار شمنان است و یاد کاری است از دوره ای که در جامعه بدوی، کاهنان هم روحانی بوده اند و هم پزشک ، و این خود بخشی است که در باب آن باید جداگانه سخن راند .

باری اندیشه « تسخیر جن » از قدیم ، دروازه قدرتهای عجیب و باب دعوهای غریب را بر روی جادو گر مردم فریب گشاده است ، وجه حکایت های شوخ و شیرین که درین باب نقل کرده اند و چه بسیار کسانی که مشاهده آثار این قدرتهای شیطانی را به چشم خویش ادعا کرده اند . بلی، همین حکایت تسخیر جن ، مکرر زنان ساده دل و مردان زود باور را در جستجوی گمشده ای عزیز یا در طلب مرادی بزرگ ، به آستان این معزمان و جن گیران کشانیده است . شاید شما در خانه خود، یا در کوچه و محله خود مکرر رفت و آمد این جن گیران را دیده باشید . آنچه من دیده ام ، احوال جن گیران « ولایتی » را در سی سال پیش تاحدی نشان می دهد . در بروجرد ، دختر جوانی با ما همسایه بود که هفته ای چند بار توی کوچه غش می کرد . رنگش دگرگون می شد و کف به دهان می آورد سر و صورت خود را با ناخن می خراشید و مجروح می کرد . بعد ، می افتاد روی زمین و مثل اینکه کلوش را فشار بدهند خرخر می کرد . اهل کوچه غالباً یقین داشتند از مابهران سراغ او می آیند . مادرش پیرزنی بیوه بود که برای علاج دختر از هیچ کاری دریغ نداشت . مکرر به در خانه دعا نویسی و جن گیری رفت و دوا و دعا می آورد . مکرر برق امید چشم های خسته و ضعیف او را ، - اما برای مدتی کوتاه ، روشن می کرد و مکرر با تأثر و اضطراب ، در برابر چشم کنجکاو بچه های کوچه ، وسائل و اسباب کار دعا نویسی و جن گیری را باشوق و شتاب فراهم می آورد . تا فاطمه جنی ، زنده بود ، پای جن گیری و دعا نویسی از کوچه ما قطع نشد . بچه های کوچه ما ، مکرر جن گیری چلافی را که با حشمت و جلال تمام سوار خر مصری می شد و جلوی خانه همسایه پیاده می شد دیده اند . پیش از آنکه او بیاید « دعا نویسی » را آوردند . ادعا کرد « فاطمه » را خوب خواهد کرد . قدری نان و نمک خواست آوردند . یازدی گرفت و ورد و دعائی خواند . بعد به آن نان و نمک دمید و از آن به فاطمه داد . باقی را هم باز دعا خواند و گفت بی آنکه خود او بفهمد و یا کسی دیگر ملتفت بشود بالای سرش بگذارد . تا وقتی جن ، در خواب به سراغش می آید از آن بخورد و نمک گیری بشود . اما جن آمد و نمک گیری هم نشد . ناچار پیرزن سراغ جن گیری رفت . روزی که این جن گیری چلاق آمد پیرزن غرق خوشحالی شد . بهرام جن گیری ، این دفعه کاری نکرد . فاطمه را به اصطلاح معاينه کرد . يك مرغ سیاه هم گرفت و رفت ، با این وعده که جن را دفع خواهد کرد . چند هفته بعد باز آمد . این دفعه پسر بچه ای هم همراه داشت . تا وارد خانه شد طاس خواست . آن را تا نصفه آب کرد و پیارچه ای هم روی آن کشید . بعد شروع کرد بخواندن اوراد عجیب خودش . پارچه را قدری از روی طاس کنار زد . باورد و دعائی عجیب چیزی را توی طاس ریخت . آب طاس جوش آمد و پیارچه را بالا زد . این دیگر خودش بود ، از مابهران

بود. بهرام چلاق، متصل اوراد می خواند. وقتی جن را از طاس در آورد تهدیدش کرد که اگر دوباره باز گردد او را حبس خواهد کرد. اما جن باز گشت، چند هفته بعد باز فاطمه غش کرد. تهدید بهرام هم جدی بود، باز رفتند و آوردندش. این دفعه بطری سیاهی هم همراه داشت. با آداب و تشریفاتی هول انگیز، که از بیچه های کوچکه مخفی ماند، شروع کرد بخواندن اوراد. آن وقت سربطری را بست و اطمینان داد که جن را نوی شیشه حبس کرده است. با این همه، بعدها گفته شد که آن بطری شکسته شد و باز «جن» سراغ فاطمه آمد. این دفعه جن گیری را از همدان آوردند. پرده ای سفید توی اطاق کشیدند. بیچه ای را هم پشت پرده سرطاس نشانده. فاطمه مرتب داد و فریاد می کرد. جن گیر همدانی ورد و دعای خود را آنقدر خواند که دهانش کف کرد. عاقبت جن تشریف آورد و جن گیر او را ملتزم کرد که دیگر «فاطمه» را اذیت نکند. تا مدتها فاطمه از جن در امان ماند. هر چند بعد ها دختر بیچاره مرد اما مادرش یقین داشت که جن گیر همدانی او را از دست «جنی ها» خلاص کرده است. این جن گیر همدانی صورتش الان پیش چشم من است. با ریش انبوه حنائی و عمامه کوچک شیر و شکر هیبت و جلالی داشت می گفتند چله ها نشسته است، به هند و مکه سفرها کرده. چهل روز ریاضت کشیده و شبها تا صبح قرآن خوانده است. می گفتند در آن دوره ریاضت غذای شبانه روزش را از چهل مغز بادام شروع کرده. هر روز يك بادام کم کرده است تا آن را به يك مغز بادام در شبانه روز رسانده است. گویا نیاز فراوانی هم از مادر فاطمه گرفت ...

تا سی سال پیش، لابد یادتان هست، مخصوصاً برای بیچه ها همه جا پراز جن بود. آب انبار وزیرزمین خانه غالباً ازین طوایف جن پر بود. جن مخصوصاً گویا جاهای تاریک را دوست می داشت. هر جا تاریک بود، هر جا نمناک بود، هر جا در آن صدا می پیچید جن در آنجا کمین می کرد. حمام ها و سردابه ها، غالباً محل رفت و آمد جن بود. در «حمام آخوند» که سر بازار شهر ما بود، خیلی ها ادعا می کردند که جن دیده اند. البته این ها جن بی آزار بودند. با اینهمه، دایه پیر من وقتی خواست به حمام بروا احتیاط می کرد. طاس و بقیچه را زیر بغل می گرفت و از خانه بیرون می آمد اما اگر کسی از او می پرسید قصد کجا دارد، اسم حمام را نمی برد. آهسته می گفت می روم به باغ و این احتیاط عاقلانه البته برای آن بود که جنیان نفهمند به کجا می رود و قبل از او به آنجا نروند. خرابه ها، که آنوقت هادر شهر ما زیاد بود، مخصوصاً قرقگاه جن محسوب می شد. در کوچه ما باغچه ای بود خرابه و متروک که وقف بر اولاد بود، و کسانی که از آن می بایست استفاده کنند چون نتوانسته بودند آن را بفروشند آن رازها کرده بودند. سالهای قحطی هم آمده بود و آن ها ازین رفته بودند. حالا این باغچه بی صاحب مانده بود و می گفتند طوایف جن در آنجا رحل اقامت افکنده اند. هر چه بودیادم هست که آنجا، با آنکه درش هم بسته بود، برای بیچه های کوچکه ما موجب وحشت بود. و در اثنای بازی حتی از سایه دیوارش هم کسی نمی گذاشت ...

... پندار عامه ، برای این طوایف جن ، تاریخ نیز ساخته است و حتی نام بعضی از بزرگان آن‌ها در تاریخ‌ها و تذکره‌ها آمده است . بعضی گفته‌اند جنیان بیست و یک قبیله بوده‌اند . از پادشاهان آنها یکی شامیل نام داشته‌است و بعد از او سالها بین طوایف جن اختلاف افتاده‌است . برخی نیز در بین طوایف جن آنها را که در هوا پرواز می‌کنند از آنها که زبانه‌آتش دارند جدا می‌کنند . هر یک از این طوایف جنیان نیز به قبیله‌هایی تقسیم شده‌اند و هر قبیله‌ای البته برای خود فرمانروائی دارد . بعضی هم از « علمای فن سیر » آورده‌اند که داول کسی از طایفه جن که به قدرت کامله ایزدی به وجود آمد طارتورس نام داشت و کنیتش ابوالجن بود چون اولاد وی بسیار شد حق تعالی ایشان را به شریعتی تکلیف نمود و طارتورس با فرزندان خود آن شریعت را قبول نموده مرفه‌الحال به عیش و کامرانی روزگاری گذرانیدند تا یک دور ثوابت که به طور حکماء سی و شش هزار سالست سپری گردید اکثری از آنها

سبیل عصیان پیش گرفتند حق تعالی تمامی آن طاغیان را به عقوبات مختلفه هلاک گردانید و باقی مانده‌ها را به شریعتی دیگر تکلیف نموده شخصی از آن قوم را که جلیاتیس نام داشت به سرداری مقرر فرمود و اینها نیز بعد از انقضای دور دیگر سر از اطاعت امر خداوندی پیچیده بار دیگر سموم قهر در وزیدن آمد . . . و بر فرقه مطیعان که از آن مهلکه نجات یافته بودند شخصی موسوم به ملیقا حاکم کشت و چون دور ثالث منقضی شد دیگر باره از جاده مستقیم انحراف ورزیده به سخط جباری مبتلا گشتند و بر صلاحی آن قوم شخصی هاموس نام والی شد باری تاریخ این طوایف جن مفصل است و کسی که بخواهد درین باب اطلاعاتی مبسوط‌تر به دست بیاورد ، باید به کتاب های معتبر مثل تذکره مرآة الخیال و امثال آن رجوع نماید که چند سطر از آن نقل شد . از شیرینکاری های این جنیان در تاریخ هم مواردی می‌توان یاد کرد که جالب است . از جمله بنعبدین عبادت معروف را که از بیعت با خلیفه سرفرو پیچیده بود در شام کشته یافتند . معلوم شد که طوایف جن این مخالف خطرناک را از جلو راه خلیفه بر داشته‌اند . حتی برای مزید اطمینان کسانی که ممکن بود این شایعه را انکار کنند اشخاصی که قول آنها مورد اعتماد کلی بود مدعی شدند که بعد از این جنایت نیز جنیان شاد بها کرده و از روی «مفاخره» ترانه‌ای هم خوانده‌اند که آن ترانه در کتابهای تاریخ نیز ، مثلاً همین تجارب السلف خودمان ، آمده است . البته از اینکه جنیان ترانه‌ای به زبان عربی درین واقعه گفته باشند ، نباید تعجب کرد . زیرا چنانکه از «مآخذ موثق» برمی‌آید از خیلی قدیم جنی‌ها شعر عربی سروده‌اند و حتی به مرثیه‌ای که آدم برای مرگ پسرش هابیل به زیان فصیح عربی گفت جواب دندان شکنی هم داده‌اند و این هم به هیچوجه محل شك و تعجب نیست زیرا وقتی جنی‌ها به شاعران عرب الهام می‌داده‌اند چرا خودشان نتوانسته باشند شاعری کنند

در حال ، طوایف جنی ، نژادها و دسته‌های گونه‌گون داشته‌اند . اما از همه

سخت تر و هول انگیزتر غول بوده است. این غولها در بیابانهای دور بسی فریاد، در کنار چشمه‌ها و زیر بوته‌های «مغیلان» بر انسان کمین می‌کشاده‌اند و گاه مردم از همه جا بی‌خبر راه از راه بدر برده در بیابان‌ها هلاک می‌کرده‌اند. در افسانه‌ها و اشعار کهن عرب، ازین شیرینکاری‌های تلخ و زهر آلود غولان روایت‌های شکفت هست و این غولان که می‌توانسته‌اند هر صورتی را به‌خود ببندند در افسانه‌ها، آدمیزادگان بینوا را فریب می‌داده‌اند و به دام هلاک می‌افکنده‌اند با اینهمه «یک شاعر عرب، جایی ماجرای خویش را باغولی نقل می‌کند که حکایت از تجاوز انسان به غول دارد. می‌گوید که غول، چون در بیابان شعله‌آتشی را که وی برافروخته بود مشاهده کرد نزد وی آمد. و شاعر هم، بی آنکه هیچ‌نرس و تزلزلی از خود نشان دهد سر او را با تیغ بیدریغ جدا کرد. شاعر این سر را توصیف کرده است و از روی آن، چهره و اندام غول را که در بیابانهای مخوف عربستان، مکرر مایه آزار و کزند سواران نیزه‌گزار عرب می‌شده است می‌توان تصویر کرد. این غول مادر مرده، که در واقع دختر جنی بوده است مطابق وصف شاعر، سری چون سر گربه و زبانی چند شاخه داشته است. ساق پایش نرم و بی‌کوست بوده و پوستش چون پوست سگ آکنده از موی می‌نموده است. به این اندام و دیدار مهیب البته پیش‌غول را هم باید اضافه کرد که در تیزی و برندگی مانند نداشته است و در اشعار و امثال عرب، و حتی در بعضی افسانه‌های خودمان نیز، از آن سخن رفته است و اینهمه، چنان دیداری وحشت انگیز به این «آفریده خیالی» می‌بخشیده است که تنها اندیشه آن برای هلاک کمشدگان آن بیابان‌های بی‌انتها کفایت می‌کرده است. در بین ماده‌غولان، نوعی خاص بوده است که شاعران عرب آن را سعلاة یا سعلی می‌خواندند. و گفته‌اند که قبیله‌ای از اعراب هم بوده است که از ازدواج انسان با سعلاة به وجود آمده است. جامعه شناسان که آثار آئین توتم را در ادیان جاهلی عرب جستجو کرده‌اند شاید حق دارند که وجود جن را نیز نشانه‌ای از بقایای آئین توتم بشمارند. در هر حال این احتمال نیز هست که این طوایف جن و غول‌یاد گاهائی بوده‌اند از پروردگاران کهن عهد جاهلی که گردش روزگاران آنها را هم مانند دیوان آریائی، بدین سیاه روزی افکنده است.

عبدالحسین زرین کوب